

## بازتاب مسائل اجتماعی در ضرب المثل‌های فارسی

دکتر حسن ذوالفقاری\*

zolfagari\_hasan@yahoo.com

مقدمه:

**ضرب المثل‌ها از نظر کارکرد اجتماعی مانند  
عرف جامعه، بیانگر رفتار بهنجار و ارزش‌های  
اجتماعی هستند که مردم آنها را پذیرفته‌اند**

مطالعه ضرب المثل‌های هر ملت به خوبی می‌تواند خلیات، عادات خوب و بد، فکر و اندیشه، حساسیت‌ها و یا علائق مردمان را نشان دهد. ضرب المثل‌ها نشان‌دهنده رفتارهای بهنجار و نابهنجار و ارزش‌ها و ضدارزش‌های اجتماعی هستند که مردم آنها را پذیرفته و یا رد کرده‌اند؛

از این حیث امثال و حکم بیش از ادب مکتوب و شعر و نثر تجلی‌گاه اندیشه‌های اجتماعی است، چه آن که شعر و ادبیات نویسندگانی مشخص و معلوم دارد، اما ضرب المثل‌ها از بطن جامعه درآمده و سینه به سینه گشته تا به ما رسیده است. مثل‌ها گوینده مشخصی ندارند و همه مردم طی تاریخ آنها را صیقل داده‌اند؛ پس آینه تمام‌نمای جامعه و تاریخ یک ملت‌اند. ضرب المثل‌ها از نظر کارکرد اجتماعی مانند عرف جامعه، بیانگر رفتار بهنجار و ارزش‌های اجتماعی هستند که مردم آنها را پذیرفته‌اند. با وجود این، ضرب المثل‌ها، قوانین اجتماعی به شمار نمی‌روند. ضرب المثل‌ها صرفاً بیانگر کنش‌های رفتاری و ارزش‌های اجتماعی خاص مورد قبول جامعه‌اند؛ از این رو، ضرب المثل با توجه به مفهومی که دارد می‌تواند اثر ضرب المثل دیگر را خنثی کند. ضرب المثل‌های هر جامعه در عمل، رفتارهای بهنجار آن را نشان می‌دهند و معرف جهان‌بینی و بینش هر جامعه‌اند.

مثل‌ها سیره عملی مردمان‌اند و روش زندگی را به آنان می‌آموزند. مثل‌ها به ما می‌آموزند که وظیفه ما در اجتماع چیست، چگونه باید ناملازمات را تحمل کنیم و در رویارویی با ناکسان و فرومایگان و ابلهان چه روشی پیش گیریم، چگونه از اعمال زشت بپرهیزیم، چسان به صفات نیک بگرویم، در کجا جانب احتیاط را رعایت کنیم و چه کنیم که به دام نیفتیم و در کجا باید روشی معقول و مقبول در پیش

\* عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

گیریم تا پشیمان و سرافکنده نشویم، زیان صفات زشت و کردار ناپسند چیست و راه عافیت و سلامت کدام است. اینگونه است که امثال و حکم آینه تمام نمای زندگی و حیات مادی و معنوی سازندگان آنهاست. تمامی مثلها در حکم آموزش زندگی هستند. شاید هیچ سخن مؤثری بهتر از مثل «هر چیز که خوار آید روزی به کار آید» در مورد قدر دانستن داشته‌ها و خوارنشردن آنها مؤثرتر و کارآمدتر نباشد.

سالها باید از عمر مثلی بگذرد تا آن که بر زبان مردم جاری شود و بسیاری از مثلهای کهن را می‌یابیم که امروزه نیز جاری است. این نکته مبین این واقعیت است که بسیاری از عادات و خلیقات امروز مردم ما، شبیه به عادات و رسوم قرن‌ها پیش است و این نکته در مطالعات مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی قابل تأمل و توجه است که ریشه برخی خلیقات تاریخی است.

ضرب‌المثلها جز آن که آینه زندگی امروزند، انعکاس‌دهنده و سند معتبر فرهنگ عقاید، اندیشه‌ها و باورهای گذشتگان نیز هستند. مطالعه مثلها به ما نشان می‌دهد که پدران و نیاکان ما چگونه فکر می‌کرده‌اند و ما را با روحیات آنان آشنا می‌سازد. از میان انبوه امثال می‌توانیم اساسی‌ترین مفاهیم فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی را استخراج و استنباط کنیم. طبیعی است که نسل آینده با اتکا به چنین ذخیره فرهنگی می‌تواند به سنت‌های پسندیده تأسی جوید و آنها را پیش روی خود قرار دهد و سنت‌ها و هنجارهای منفی را از مدار زندگی خارج سازد. از این حیث مطالعه مردم‌شناسانه و جامعه‌شناختی و تاریخی امثال برای محققان این رشته‌ها، روشن‌کننده بسیاری از حقایق خواهد بود.

مثلها فرهنگ موجود هر ملت، قبیله، قوم و عشیره را به خوبی نشان می‌دهد و نشان می‌دهد که کدام اندیشه نهفته در مثل فکری فراگیر، جهانی و انسانی را منعکس و بازگو می‌کند.

بسیاری از مثلها بازگوکننده حقایق فرهنگی و روشنگر نقاط کور تاریخ و فرهنگ ماست؛ حقایقی که نه در کتب تاریخی به آنها می‌رسیم و نه در جایی؛ برای مثال مطالعه درداستان مثل «این امامزاده‌ای است که با هم ساخته‌ایم» نشان می‌دهد چگونه شیادان از دین‌باوری مردم ساده‌دل سوءاستفاده کرده و قصد سودجویی داشته‌اند.

طرح مسائل اجتماعی بیشترین حجم مثلها را به خود اختصاص داده است. به برخی از این مسائل اشاره می‌شود:

### خانواده

مثل‌های فراوانی درباره خانواده وجود دارد. رکن خانواده زن است. اغلب ضرب‌المثلها از زبان مردان و خطاب به زن است و در اندکی زنان را مخاطب قرار می‌دهند. یک مثل کرمانی است که می‌گوید: «مردان خوبشان برای توی دیگ خوبند و بدشان برای زیر دیگ». این مثل ساخته زنان است در برابر انبوه مثل‌های مردساخته. نمی‌دانیم چرا مثل‌هایی که زنان برای مردان ساخته‌اند رواج نیافته‌اند، شاید دلایل آن عدم ارتباط زنان، بی‌سواد نگاه داشتن آنان، حاکمیت مردان و نظیر آن باشد. زن اغلب در مثلها چهره‌ای منفی

دارد بی‌وفا، زیان‌دار، یک‌دنده، نادان، ناقص‌العقل است: «زن یک دنده‌اش کم است»، «از زن سلیطه، سگ درنده و دیوار شکسته باید حذر کرد»، «زن خویش هم بد است». معلوم است که این مثل‌ها برای معدودی زن ساخته شده است که دارای چنین صفاتی بوده‌اند؛ در عوض مثل‌هایی است که جایگاه زن خوب را روشن می‌سازد: «هرکس که زن ندارد، آرام تن ندارد»، «زن رئیس خانه است»، «زن خوب فرمانبر پارسا، کند مرد درویش را پادشاه» (سعدی)، «زن و مرد در کنار هم چرخ زندگی را می‌چرخانند». اساس زندگی ایرانی در تمامی مناطق چنین بوده است: «زن کاری، مرد کاری، تا بگردد روزگاری»، حتی دعوای آنان چاشنی زندگی و مثل باران بهاری است: «زن و شوهر دعوا کنند، ابلهان باور کنند»، «دعوای زن با مرد و باران بهاری دوام ندارد»، «دعوای زن و شوهری نمک زندگی است».

در مورد زن نگرفتن یا پشیمانی پس از ازدواج، مثل‌ها برابری می‌کند: «زن بگیر تا جانت را بگیرد» در مقابل «سر پی همسر می‌گردد».

همین زن وقتی در نقش مادری ظاهر می‌شود بسیار مهربان، دلسوز، سرشار از عشق و عاطفه است:

«مادر عاشق بی‌عار است»، «بهشت زیر پای مادران است».

حلال کردن مادر آن‌قدر مهم است که: «اگر مادر حلال نکند، خاک قبول نمی‌کند» (بیرجندی)

و از این‌روست که: «حق مادر نگاه‌داشتن بهتر از حج کردن است» (دهخدا) و «حق مادر همان حق خداست» (آذری)

و اما پدر از هر جهت انتقال‌دهنده صفات به فرزندان است: «آنچه پدر ریخته فرزند جمع می‌کند» (آذری) یا: «پسر اگر به پدر نبرد اجاق کور است» (بختیاری) اما اغلب قدر پدر را نمی‌دانند و: «تا پدر نشوی قدر پدر ندانی» (تاجیکی)، «دعای پدر مثل آه مادر کارساز است»، «از دعای پدر و آه مادر بترس» (افغانی) پدر مهربان است ولی: «زجر استاد به ز مهر پدر است» (افغانی) البته مهر بی‌اندازه پدر نیز زیان‌بار است چه آن‌که: «عزیز پدر و مادر یا پهن‌زن می‌شود یا مهتر» (شکورزاده) پدرسالاری و نفی نقش مادر در برخی امثال دیده می‌شود: «اصلم پدر است که مادرم رهگذر است» (کرمانی) نقش پدری بسیار حساس و سخت و پرمشقت است چنان‌که معروف است: «سگ بشو، پدر مشو» (کرمانی)

پدر و مادر این چنین سرشار از محبت، و فرزند بی‌وفا: «پدر و مادر به اولاد بسته‌اند، اولاد به سگ». (دهخدا)

اعضای دور و نزدیک خانواده از پدر، پسر، فرزندان، دختر، داماد، مادرشوهر، برادر، عمو، دایی، خاله، عمه، پدربزرگ، مادربزرگ، همگی احکامی جداگانه دارند؛ برای مثل داماد همواره منفور است. روابط داماد و مادرزن تیره است، داماد موجودی زائد و سربار است: «شاخ گاوی بدتر از داماد نیست» این مثل از زبان داماد خطاب به مادرزن است: «مادرزن خرم کرده، توبره بر سرم کرده» در این صورت حق دارد که بگوید: «خُرْخُرِ مرگِ مادرزن از چه‌چپه‌ی بلبل بهتر است».

وضع مادرشوهر و عروس بهتر از داماد و مادرزن نیست. از نظر عروس «مادرشوهر عقرب زیر فرش است» در عوض مادرشوهر

گله‌مند است که: «عروس آوردیم که بشود راحت جان، شد بلاى جان» روابط باجناب‌ها در مثل‌های فارسی متأسفانه بسیار تیره و تار است چنان که معروف است «ده تا باجناب را در باغی شغال کور خورد و هیچ کدام خبردار نشدند» و جدیدترین مثل آن که «ژیان ماشین نمی‌شه، باجناب فامیل» اما برادران اغلب پشت هم و جدایی‌ناپذیرند: «برادر با برادر پشت می‌گیرد درخت با درخت رشد»، «جنگ برادران هم اختلاف زودگذر و دوستانه است»، «برادران جنگ کنند ابلهان باور کنند». «برادر برای روز تنگی و فقر یاور برادرست»، ولی «برادران به نداری هم راضی می‌شوند اما به مرگ هم راضی نیستند» حتی «برادری از غصه برادری صد من نمک خورد و مُرد» اینها احکام برادران تنی بودند اما برادران ناتنی چندان روابط گرمی ندارند: «برادری که از مادرم نیست، انگار همسایه ام است» خواهران هم از برادران امید دارند چنان که: «دختر اگر تاج طلا بر سرش باشد، باز هم انتظار کمک از برادرش دارد.» پشت دختر به برادر است و «دختر بی‌برادر هار می‌شود، پسر بی‌برادر خوار» روابط برادری و خواهری چنان نزدیک است که حتی «خواهر در عرق پای برادر شریک است» (بیرجندی) البته گاه «یک خواهر خوب بهتر از صد برادر دیوانه است.» (الیگودرزى)

اما میان خواهران اغلب ناسازگاری است: «هفت برادر با پیراهنی زندگی می‌کنند اما دو خواهر با پیراهنی نمی‌سازند» (کرمانجی) خواهرزن از دید شوهرخواهر شیرین مثل عسل و نان زیر کباب است. از مرگ عیالش هم غصه‌ای ندارد چون «کسی غصه مرگ زن را می‌خورد که خواهرزن نداشته باشد» (شکورزاده) اما وضع خواهرشوهر در مقابل خواهرزن به گونه‌ای دیگر است: «خواهرزن لقمه بز، خواهرشوهر دیگ را بشوی» (بیرجندی) خواهر شوهر و مادرشوهر همواره از نظر عروس منفورند: «مادرشوهر ماره، بچه اش مارمولک، خواهرشوهر خار، بچه اش خارخاسک» (شکورزاده) روابط مادرشوهر و عروس در مثل‌ها بدتر است از آنچه که تصور می‌رود: مادرشوهر مار دو سر و عقرب زیر فرش است.

«خاک عروس را از در خانه مادرشوهر برداشته‌اند» (شاهرودی) از این رو سیرجانی‌ها مثل می‌زنند که: «خوش به حال عروسی که مادرشوهر ندارد.» تا آنجا که آرزوی مرگ او را دارند: «مادرشوهر مرد به کام عروس شد» (کندلوسی) اما در عوض پدرشوهر بسیار محبوب و هوادار عروس است: «جان دلم پدرشوهر، اگر گذاشت مادرشوهر» (کرمانی)

اما عمه همواره دلسوز برادرزاده است: «اگر تو مادری من عمه هستم» (دهخدا) گاه عروس عمه شدن خوب است: «هر که عروس عمه شد، سرخ و سفید و پنبه شد» (کاشانی) و گاه بد: «هر که عروس عمه است، دائم به رویش طعنه است» (بختیاری) و عمه گلایه‌مند که: «عمه را می‌خواهند برای دوخت و دوز، اگر نه چه عمه و چه ...» (سیرجانی)

خاله هم مثل عمه محبوب است حتی: «بچه حلال‌زاده یا به خاله‌اش می‌رود یا به خالوش» (تهرانی) خاله هم مثل عمه گلایه‌مند است که او را فقط برای روز بد و ناخوشی می‌خواهند: «تا آه و ناله، دنبال خاله، وقت ساز و نقاره خاله خبر نداره» (مازندرانی) دایی برای خواهرزاده محل اتکا است و روابط و مناسبات خوبی دارند و اصلاً «بچه هفت رگش به دایی می‌رود» (سوادکوهی) حتی «فرزند حلال‌زاده از دایی ارث می‌برد» (مازندرانی) ولی هشدار به آنان که می‌خواهند عروس دایی شوند: «هر کس عروس دایی

شد، مثل استخوان ماهی شد» (کاشانی)

عمو محبوب‌تر از دایی است: «دایی دور است و عمو نزدیک» یا «دایی خالی و عمو والی» (خوزستانی) ولی: «نه عمو بابا می‌شه و نه عمه نه» (زرقانی) فقط گاهی گفته می‌شود که: «الولد الجُموش شیشه به عموش!» (شکورزاده)

اما تفاوت عمو و دایی: «با دایی به باغ برو، با عمو به کوه» (آذری) ولی هیچ‌کس نباید تنها متکی به این دو باشد که: «هرکس در انتظار دایی و عمو باشد، غروب بی‌نان و شب بی‌دوغ است.» (کردی)

اما پسران و دختران عمه و عمو و خاله و دایی احکامی جداگانه دارند؛ پسر خاله شدن با کسی نشان رفاقت و صمیمیت است؛ چنان که می‌گویند: «فلانی پسر خاله خداست» (نامه داستان) یا «چای دوّم را نخورده پسر خاله می‌شه» (تهرانی) اما «دختری که مادرش از او تعریف کند، برای پسرخاله خوب است» «عقد پسر عمو و دختر عمو را در آسمان‌ها بسته‌اند» (شکورزاده) و تکلیف آنها روشن است.

### مشاغل اجتماعی

یکی از جلوه‌های اجتماعی مثل‌ها اشاره به  
مشاغل اجتماعی، پیشه‌ها و کار و کردار پیشه‌وران  
و خلیقات آنهاست

یکی از جلوه‌های اجتماعی مثل‌ها اشاره به مشاغل اجتماعی، پیشه‌ها و کار و کردار پیشه‌وران و خلیقات آنهاست، ضمن آن که همواره نام بردن از شغلی اشاره‌ی مستقیم به آن شغل ندارد و شغل جنبه‌ی استعاری دارد؛ مثلاً «آشپز که دو تا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک» امری کلی است که می‌توان به جای آن بنا، نجار، قصاب و غیره گذارد و از خود شغل اطلاعات اندکی می‌یابیم. مطالعه این امثال این موضوع را به اثبات می‌رساند.

دلّاک: دلّاک‌ها که بیکار می‌شوند سر هم را می‌تراشند  
کچل شدم که منت دلّاک را نکشم.  
قصاب: بز غم جان و قصاب را غم بیه  
گوشت رانم را می‌خورم منت قصاب را نمی‌کشم  
نجار: خدا نجار نیست، اما در و تخته را خوب با هم می‌اندازد.  
کار بوزینه نیست نجاری  
طیب: این که می‌دهی به طیب بده به بیمار  
طیب مهربان از دیده‌ی بیمار می‌افتد.

آشپز: آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک.  
هر آشپزی یک آشی می‌پزد.  
نانوا: نان را بده به نانوا یک نان هم بالاش  
نانوای بی‌نان، قصاب بی‌کارد.  
بقال: موش و گربه که با هم بسازند، حساب بقال پاک است.  
هیچ بقالی نمی‌گوید ماست من ترش است.  
چاه‌کن: چاه‌کن ته چاه است.  
نقاش: نقاش نقش آخر بهتر کشد ز اول

نقش بی‌خامه نقاش که دید.

معلم: چوب معلم گله، هر کسی نخوره خله.

درس معلم ار بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد

طفل گریز پای را

داروغه: اسب داروغه جو نمی‌خورد.

دزد را داروغه شهر می‌کنند.

شمشیر کج برای کمر داروغه خوب است.

خیاط: اگر سوزن خیاط گم نمی‌شد، روزی یک قبا (صد دست

لباس) می‌دوخت.

همه سرگردان هستند، خیاط کمر گردان

کفّاش: کفّاش همیشه پابرهنه است.

مرده شور: ما مرده شوریم با بهشت و جهنم مرده کاری نداریم.

چاروادار: چاروادار قمی است، خرش را دو سره بار می‌کند.

وای به وقتی که چاروادار راه‌دار شود.

معمار: خشت اول چون نهاد معمار کج، تا ثریا می‌رود دیوار

کج

کوزه‌گر: کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد.

آسیابان: آسیابان از گرسنگی مُرد گفتند: نان بیخ گلویش گیر

کرد.

راه‌دار: هر راهی به دست راه‌داری سپرده است.

پینه‌دوز: سگ داند و پینه‌دوز در انبان چیست؟

ساربان: اگر علی ساربان است می‌داند شتر را کجا بخواباند.

کدخدا: با کدخدا بساز، ده را بتاز. (یا بچاپ)

نانی از خانه کدخدا درآمد، سگش هم دنبالش .

چوپان: اگر چوپان بخواهد از بز نر هم شیر می‌دوشد.

کله‌پز: کله‌پز کارش را می‌کند، گل بچه روزش را گم می‌کند.

کله‌پز ورمی شکند، دکّان رنگ می‌کند.

نعلبند: در شهری که نعلبند دندان‌ساز باشد، پالان‌دوز هم خیاط

است.

پالان‌دوز: پالان‌دوز جای سوزن خود را نگه می‌دارد.

ماما: ماما که دو تا شد، سر بچه کج درمی‌آید.

از ماما تا مرده شور، از قبرستان تا گورستان

نوکر: آقا نوکری داشت، نوکر او چاکری داشت.

نوکر باب شش ماه چاق است، شش ماه لاغر

اوستا: اوستای تنبل شاگرد غیرتی را دوست دارد.

پنبه‌زن: اوستای پنبه‌زن، پنبه‌ات را بز، هر چه دیدی دم زن.

آهنگر: هرکس دماغش را سیاه کند آهنگر نمی‌شود.

زغال‌فروش: سیاه هستم، زغال‌فروش نیستم.

عطار: دشمنی عطار، بهتر از دوستی آهنگر است.

سوزن‌گر: از سوزن‌گر آهن نباید خرید.

چلنگر: صد تا بزنه چلنگر، یکی بزنه آهنگر.

حمّال: از گرانباری غباری بر دل حمّال نیست.

جالب آن که در بعضی از مشاغل حکومتی می‌توان کاملاً اوضاع سیاسی و اجتماعی را ترسیم کرد، مشاغلی مثل داروغگی و قضاوت. اگر مجموعه مثل‌های مربوط به چنین مشاغلی را کنار هم بگذاریم می‌توانیم به روشنی ببینیم که چگونه این مشاغل نزد مردم

منفور بوده‌اند و تا چه اندازه در مثل‌ها از آنها به بدی یاد می‌شود؛ برای نمونه چند مثل درباره قاضیان می‌خوانیم و قبلاً خوب است بدانیم بیشترین تعداد مثل در میان مشاغل مربوط به قاضیان است. قاضیان در این مثل‌ها رشوه‌خوار، خسیس، فاسد، نادان و در مجموع مذموم هستند و البته این نوع نگرش به عملکرد بد قاضیان باز می‌گردد؛ از جمله:

از قانون ترس از قاضی بترس. قاضی به رشوت راضی.  
 از خانه قاضی یک نان درآمد، سگش هم دنبالش بود. قوادی به از قاضیگری.  
 این دیگر سهم حضرت قاضی است. همه کس را دندان از ترشی کند شود و قاضی را از شیرینی.  
 قاضی از اهل بخیه است. یک التفات قاضی بهتر از صد دفاع

یکی از نکات قابل توجه در مطالعه امثال بالا بودن جنبه‌های انتقادی و اجتماعی امثال است. هر چه موقعیت و منصب تیپ‌ها حساس تر می‌شود، درجه انتقادی مثل‌ها نیز بالاتر می‌رود.

### تیپ‌های اجتماعی

هر یک از تیپ‌های اجتماعی در مثل‌ها کار و کردار خود را دارند. مطالعه این تیپ‌های اجتماعی نشان‌دهنده نوع نگاه و نگرش کلی جامعه نسبت به آنها و عملکردشان در اجتماع است. البته صفاتی که می‌آید نگرش غالب مثل‌هاست و الا در مورد هر یک از تیپ‌ها صفات ضد آن هم وجود دارد.

**جوانان:** جویای نام، آرزومند، بی‌تجربه، پرنیرو، عاشق پیشه  
 جوان را مفرست به زن گرفتن، پیر را مفرست به خر خریدن  
**روستائیان:** حریص، نادان، پررو، کم‌ظرفیت  
 سلام روستایی بی‌طمع نیست.  
**پادشاهان:** مغرور، ظالم، راحت‌طلب  
 ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند.  
 دزد نگرفته پادشاه است.  
**گدایان:** طماع، سمج، شکمبار، پراولاد  
 گدا تا نان در سفره دارد خوابش نمی‌برد.  
 اگر گدا بر تخت شاهی هم نشیند باز هم گداست.  
**درویشان:** سبکبار، مهمان‌نواز، ساده‌زیست، منیع‌الطبع، قانع  
 آسوده درویش که ندارد بز و میش  
 درویش صفت باش و کلاه تتری دار  
**زنان:** بی‌وفا، لجوج، زیاده‌خواه، زبان‌دار، یاور مرد، وجود  
 ضروری زندگی  
 زن یک دنده‌اش کم است.  
 از زن زبان‌دار و سگ‌ها بترس.  
 زن خوب وزیر مرد است.  
**دانشمندان، پارسایان، عالمان:** دانا، کم‌گو، محترم، کم‌تجربه،  
 بی‌عمل

پیش دانشمند چه می‌روی؟ پیش کار افتاده رو.

خطای عالم، خطای عالم است.

غلامان، کنیزان، نوکران: راحت طلب، مسئولیت‌ناپذیر، مطیع،

چاپلوس، مُقلد، خسیس

من نوکر سلطانم نه نوکر بادمجان.

ارباب مالش می‌رود، نوکر جانش.

توانگران، بزرگان: قدرتمند، متکبر

هر که را زر در ترازوست، زور در بازوست.

ثروت زیاد چشم را کور می‌کند.

ننگ بزرگان و مرگ فقیران صدا ندارد

زیرکان: حاضر جواب، چرب‌زبان، زرنگ، زودفهم، پنهان‌کار

آدم هوشیار از یک اشاره‌ی چشم می‌فهمد.

با پنبه سر می‌برد.

دیوانگان: شانس‌دار، بهانه‌جو، زودباور، بی تشخیص،

بی تفاوت، بی ظرفیت

آدم دیوانه را دنگی بس است و شیشه‌ی خانه را سنگی.

ابله گفت و دیوانه باور کرد.

برای دیوانه چه عزا، چه عروسی

دزدان: طمعکار، چابک و با مهارت، زبان‌باز، عادت به دزدی،

ترسو

از قبرستان بگذرد یک مرده کم می‌شود.

خانه‌ی دزد همیشه خالی است.

نه بدزد نه بترس.

ابلهان و نادانان: موقع‌ناشناس، پریشان‌گو، پرگو، زودباور

از ابله جز کار ابلهانه برنخیزد.

جواب ابلهان خاموشی است.

صحبت ابلهان چو دیگ تهی است.

کودکان: نادان، بی تشخیص، صادق، بهانه‌جو

سخن راست را باید از بچه پرسید.

بچه هست و نیست سرش نمی‌شود.

با پیر گوشت نخور با بچه گندم بریان.

## آداب و رسوم اجتماعی

برخی مثل‌ها به طور صریح و غیرصریح به آداب و رسوم مردم اشاره دارد. برخی از آداب و رسوم اکنون از میان رفته‌اند، اما آثار آنها را می‌توان از لابه لای امثال، اشعار، افسانه‌ها و موارد دیگر فرهنگ مردم جست. مثل‌ها به دلیل ماندگاری توانسته‌اند برخی از این آداب و رسوم

برخی مثل‌ها به طور صریح و غیرصریح به آداب و رسوم مردم اشاره دارد. برخی از آداب و رسوم اکنون از میان رفته‌اند، اما آثار آنها را می‌توان از لابه لای امثال، اشعار، افسانه‌ها و موارد دیگر فرهنگ مردم جست

اجتماعی را برای ما حفظ کنند. از سویی چنان که در بخش ریشه‌های امثال می‌بینیم ممکن است درک معنی، مضمون و فهم برخی از امثال بسته به دانستن آداب و رسوم اجتماعی باشد که اکنون منسوخ شده است.



به اعتقاد صادق هدایت: «اصطلاحات و امثال و رمزهای لغات رابطه‌ی مخصوصی با روحیه عوام دارد. به نظر می‌آید که عوام برای بیان شاهدات و احساسات خودشان احتیاجی به اشتقاق لغت و تتبع منطقی آن ندارند و آن چه را که در نتیجه مشاهده احساس می‌کنند با اولین تشبیهی که به نظرشان می‌رسد بیان می‌نمایند.» (هدایت، ۱۳۸۱: ۹۱) در امثال فارسی در چندین جا به وجود آداب و رسوم خاص هر منطقه اشاره شده است؛ از جمله «هرگوسفند را پشمش هر ملک (وطن) را رسمش» (افغانی) یا «شهری و رسمی» (اصفهانی) برخی از این آداب و رسوم عبارت اند از:

**تعارف کردن:** یکی از آداب اجتماعی مردم ایران تعارف کردن برای خوش‌آمد دیگران است که اغلب مثل‌ها و ویژگی افرادی را نشان می‌دهد که از تعارف سوءاستفاده می‌کنند:

به دست پس می‌زند، با پا پیش می‌کشد.  
 سر سیری لقمه‌ی پنج سیری.  
 تعارف شاه عبدالعظیمی راه ضررش بسته است.  
**شیربها:** از شیربهای دختر و خون پدر کسی سیر نمی‌شود (هزاره‌ای)  
**تعزیه:** عروسی به هوس، تعزیه به عوض (شکورزاده)  
 خود می‌کشی عاشق را، خود تعزیه می‌داری (شکورزاده)  
**قربانی کردن:** خمر قربانی نمی‌شود، اما پولش خیلی بهتر (شاملو)  
 گوشت قربانی بلاگردان است.  
 برای عید بود گوسفند قربانی (دهخدا)  
 سخن مردم دیوانه سر به سر فال است (شکورزاده)  
**مشتلق دادن:** استخوان را توی کثافت بزن و مشتلق بده به خبرچین (ابریشمی)  
**شب چهل:** هم خنده و سور و سرور، هم هفته و چله و زیارت اهل قبور (شکورزاده)  
**خلعت:** خلعت زیبا به از خلعت دیا (دهخدا)  
 هر خلعتی براقی دارد (لری)  
**نذر:** روغن ریخته را نذر امام‌زاده می‌کند (دهخدا)  
 نذر می‌کنم واسه‌ی سرم، خودم می‌خورم و پسر (شاملو)  
**ختنه‌سوران:** همه ختنه‌سوران‌ها سر پسر قاضی بود (ابریشمی)  
 پس پیری، ختنه‌سوری (افغانی)  
**باران خواهی:** از دعای گربه سیاه (کوره) باران نمی‌آید (دهخدا)  
**چله، زایمان:** مثل گربه زایمان کرده، چله می‌زند (ابریشمی)  
 بچه و چله، عروس و حجله (نهبندانی)  
**رونما، جهیزیه:** جهیزیه خوبی آورده، رونما هم می‌خواهد (گیلکی)  
**حجله:** گربه را باید شب اول دم حجله کشت (شکورزاده)

بخت که برگردد، عروس در حجله نر گردد (دهخدا)

عروس که گرسنه می‌شود، آتش دم حجله یادش می‌آید

(بختیاری)

چاووشی: هر کس به زیارت می‌رود تو چاووش خوان

او باش (مازندرانی)

فاتحه خوانی: فاتحه را بالای سر مرده می‌خوانند

و سخن آخر آنکه:

مثل‌ها حاوی برخی از قوانین اجتماعی نیز می‌باشد که برگرفته از عرف آن جامعه است و در هیچ کتاب یا منبعی نوشته نشده است. این قوانین از طریق ضرب‌المثل‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود؛ مثل: بر دیوانه حرجی نیست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی